و آن [بانو] که وى در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد، و درها را [پیاپى‌] چفت کرد و گفت: «بیا که از آنِ توام!» [یوسف‌] گفت: «پناه بر خدا، او آقاى من است. به من جاى نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمى‌شوند.» (23) و در حقیقت [آن زن‌] آهنگ وى کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او مى‌کرد. چنین [کردیم‌] تا بدى و زشتکارى را از او بازگردانیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود. (24) و آن دو به سوى در بر یکدیگر سبقت گرفتند، و [آن زن‌] پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانه در آقاى آن زن را یافتند. آن گفت: «کیفر کسى که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟ جز اینکه زندانى یا [دچار] عذابى دردناک شود.» (25) [یوسف‌] گفت: «او از من کام خواست.» و شاهدى از خانواده آن زن شهادت داد: «اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگویان است، (26) و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، زن دروغ گفته و او از راستگویان است.» (27) پس چون [شوهرش‌] دید پیراهن او از پشت چاک خورده است گفت: «بى‌شک، این از نیرنگ شما [زنان‌] است، که نیرنگ شما [زنان‌] بزرگ است.» (28) «اى یوسف، از این [پیشامد] روى بگردان. و تو [اى زن‌] براى گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده‌اى.» (29) و [دسته‌اى از] زنان در شهر گفتند: «زن عزیز از غلام خود، کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستى ما او را در گمراهى آشکارى مى‌بینیم.» (30)